

سمبولیزم رنگ سیاه

غالب رنگ‌ها علاوه بر خصوصیت رنگی خود که متضمن مسئله زیبایی و زشتی نیز می‌باشد دارای معنا و مفهوم سمبولیک خاصی نیز هستند، یعنی نمودار مفهوم یا مفاهیمی قرار گرفته‌اند که با خصوصیات روان انسانی از یک طرف و تجارب نوع بشر در مسیر تاریخ طولانی خود از طرف دیگر مربوطند.

پاره‌ای از این مفاهیم خیلی ساده و بدیهی هستند، مانند رنگ آبی آسمانی که به مناسبت ارتباط مستقیم با رنگ آسمان و انعکاس آن در آب در تصاویر و نقشه‌ها نمودار آن دو قرار می‌گیرد، و یا رنگ سبز که آشکارا نمودار «سبزی» یعنی گیاهان به معنی اعم می‌باشد. در یک مرحله اندک پیچیده ترمی توان رنگ سفید را نام برد که غالباً نمودار پاکی و شاید «بی‌رنگی» و در نتیجه نمودار بی‌طرفی است.

اما بعضی مفاهیم سمبولیک این‌قدرها ساده و مستقیم نیستند. مثلاً اظهار نظر نقاشی را در زمینه معنای رنگ‌ها داریم که چنین می‌گوید: «در زمینه‌های مذهبی... رنگ‌ها خود بیان‌کننده، حالت‌های بخصوصی هستند... مثلاً در روایت‌های مذهبی آدم‌های خوب راهمیشه به سورت سبز پوش و دیوسیرتان و شیطان صفتان را به رنگ قرمز تند نمایش می‌دهند» (۱). هم‌چنین بطوری که می‌دانیم پاره‌ای سیدها عمامه سبز و شال کمر سبز بکار می‌برند، و یا اینکه در کشور چین می‌بینیم که رنگ زرد رنگ مقدس است و بالاخره در قسمت‌های وسیعی از جهان می‌بینیم که در موقع عزای لباس سیاه می‌پوشند و از خود می‌پرسیم چرا؟

از رنگ سبز شروع می‌کنیم. مذاهب اولیه اصولاً به طبیعت خیلی نزدیک بوده‌اند و بهر حال به ناچار محمل مفاهیم مورد نظر خود را از طبیعت می‌گرفته‌اند. خدایانی از قبیل ادونیس یونان و اقیس رومیان و تموز بابلیان همه خدایان گیاهان به معنای وسیع کلمه بوده‌اند. اوسیریس مصر باستان نیز در اصل خداوند کشاورزی بوده است. ضمناً علائم و آثار تعبیرات و مراسم باستانی را در غالب فرهنگ‌های معاصر نیز می‌توان تشخیص داد. مثلاً رویانیدن سبزی‌هایی که ما برای عید نوروز تهیه می‌کنیم در یونان باستان نیز معمول بوده و یونانیان نیز مانند ما بعد از چندی آن سبزی‌ها را به آب می‌انداخته‌اند. در یونان باستان سبزی‌های مزبور را باغچه‌های آدونیس می‌نامیده‌اند (۲).

در فرهنگ اسلامی سمبولیزم رنگ سبز متضمن عالی‌ترین مفاهیم عرفانی است و به

۱- آقای سیامک مصدقی به نقل از آقای رحیم نازفر نقاش شیرازی. روزنامه کیهان

مورخه ۲۷ آبان ۱۳۵۲. ۲- البته این مسئله که سرچشمه مشترک این رسم کجا بوده بحثی دیگر و محتاج فحص دیگری است.

این صورت بالاخص در اطراف نام خضر تجلی می‌کند. خضر سبزپوش و زنده جاوید است. عطار در منطق الطیر از قول طوطی می‌گوید:

« خضر مرغانم از آنم سبزپوش تا توانم کرد آب خضر نوش »

و مقصود از « آب خضر » البته « آب حیات » است. آقای علی سلطانی در مقاله‌ای تحت عنوان « جلوه‌های سیمرغ در منطق الطیر » (۱) باینشی ژرف چنین می‌نویسند: «طوطی سبزپوش - که به مصداق سخن سعدی ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده - در نقش سالکی جلوه‌گر می‌شود که کار نیکان را قیاس از خود می‌گیرد و سبزی ظاهری خویش را با سرسبزی معنوی خضر مقایسه می‌کند و در جستجوی زندگی جاوید است...»

بدین طریق نتیجه می‌گیریم که سمبولیزم رنگ سبز به تریبی که امروزه در ارتباط رنگ سبز با «آدم‌های خوب» و نیز درملبوس و علم‌های مذهبی تجلی می‌کند مولود قیاس معنویات انسانی از روی نقش حیاتی و حیات بخشی گیاهان است، و یادگار زمان‌هایی است که نوع بشر از طرفی به معنویات و از طرف دیگر به مواهب طبیعت و خصوصیات حیاتی محیط زیست توجهی خیلی بیشتر از امروز داشته است.

رنگ قرمز به مناسبت رنگ خون مفاهیم مختلفی دارد. در قبرهایی که قدمت آنها به حدود یکصد هزار سال پیش می‌رسد دیده می‌شود که جنازه را با گل اخری که رنگ قرمز دارد پوشانیده‌اند و این ظاهراً برای تسهیل تجدید حیات او در جهان دیگر صورت می‌گرفته است. بدین طریق از دیرزمانی رنگ قرمز نیز نمودار حیات بوده است.

و اما در عین حال این رنگ به مناسبت همان ارتباط با خون نمودار خشم و غضب و جنگ و خون ریزی نیز قرار گرفته به طوری که مسلماً نشان دادن « دیوسیرتان و شیطان صفتان » در لباسی به رنگ قرمز نیز به همین جهت است.

رنگ قرمز بعنوان سرآمد رنگ‌ها از حیث زیبایی نیز تلقی می‌شود و از آنجائی که عکس‌العمل ذهنی کودکان مسبوق به سوابقی نبوده و صرفاً طبیعی است علاقه مخصوص بچه‌ها به رنگ قرمز در این زمینه بسیار جالب و معنی‌دار است. هم‌چنین ظاهراً در زبان روسی برای مفاهیم سرخ و زیبا يك كلمه مشترك بکار می‌رود. در این رسم کشورهای اروپائی نیز که در پیشواز بزرگان پای‌انداز سرخ می‌گسترند احتمالاً فقط زیبایی این رنگ در نظر است که ضمناً برشکوه مراسم نیز می‌افزاید.

به ترتیب بالا از نظر سمبولیزم نوعی دوگانگی احساس را که روان‌شناسان (AMBIVALENCE) می‌نامند درباره رنگ قرمز می‌توان تشخیص داد و این مسئله چنان که ذیلاً خواهیم دید در مورد رنگ سیاه نیز صادق است. ضمناً کمتر می‌توان تردید داشت که رنگ قرمز در پرچم‌های ملل متضمن مجموعی از همه مفاهیم بالاست، بطوری که می‌توان آن را به عنوان نموداری از آمادگی برای دفاع از زندگی ملت مربوطه و در نتیجه

از کشور او و زیبایی‌های آن معنی کرد .

تقدس رنگ زرد را در شرق دور مولود خاک حاصل خیز لوئس (LOESS) که قسمت‌های وسیعی از غرب و شمال غرب چین را می‌پوشاند دانسته‌اند . لوئس خاک زرد رنگ و پوکی است که در دوران‌های یخ‌بندان به واسطه باد جابه‌جا شده است . از این خاک در قسمت‌هایی از ایران مانند نقاطی از آذربایجان و قسمت‌هایی از گرگان و کویر مرکزی نیز دیده شده ولی در کشور چین وسعت آن بسیار زیاد و عمق آن نیز خیلی شایان توجه می‌باشد . همین خاک است که علت و مایه اصلی رنگ « رودخانه زرد » و « دریای زرد » را که نام دیگر دریای چین است تشکیل می‌دهد و نیز در آخرین تجزیه به حرمت برکت این خاک است که روحانیان بودائی ملبوس زعفرانی رنگ می‌پوشند .

احتیاج به گفتن ندارد که مسلماً هیچ کس و یا گروهی از کسان ننشسته‌اند که عالم‌ا و عامداً رنگ زرد را به مناسبت ارتباط آن با رنگ لوئس و حاصل‌خیزی خاک مزبور در کشور چین، به عنوان رنگ مقدس انتخاب کنند بلکه رنگ مزبور به مناسبت مراتب نامبرده به تدریج و بطور ناخودآگاه در ذهن مردم ارج یافته و برحسب همان ارج و حرمت نیز بالمال جنبه تقدس پیدا کرده است . همین‌طور است در موارد دیگری مانند جای گرفتن رنگ‌ها در پرچم‌ها که به احتمال قوی تا حد خیلی زیادی بطور ناخودآگاه صورت گرفته است .

اما رنگ سیاه که مورد نظر اصلی ما در این مقاله می‌باشد .

بررسی مفاهیم سمبولیک رنگ سیاه نشان می‌دهد که این رنگ از طرفی متضمن ارج و احترام زیاد بوده و از طرف دیگر گاهی دارای مفاهیم نامطلوبی نیز می‌باشد . مفاهیم نوع اخیر را اول معرفی می‌کنیم : در زبان فارسی اصطلاح « رو سیاه » ، « سیاه کاری » ، « روزگار سیاه » و « به خاک سیاه نشستن » (و یا نشاندن) را داریم و نظایر این قبیل تعبیرات را در زبان‌های دیگر نیز می‌توان یافت . در زبان فارسی این « کلیشه » را هم داریم که می‌گویند : « بالای سیاهی رنگی نیست » . امروزه این اصطلاح بیشتر در مواقع مشاجره و به عنوان نوعی تهدید به کار می‌رود ولی احتمالاً در آغاز واقعاً به این معنی بوده که والاتر از سیاهی رنگی نیست .

مفاهیم ناخوش‌آیند رنگ سیاه را می‌توان مولود ارتباط آن با تاریکی و خطراتی که در تاریکی‌ها همیشه در کمین بشر بوده و می‌باشند دانست ولی از نظر فرهنگی و یا لاقلاً از نظر فرهنگ اسلامی خود تاریکی نیز دارای مقام ارجمندی است ، لذا اصولاً باید مفاهیم منفی رنگ سیاه را مولود همان اصل دوگانگی احساس یعنی (AMBIVALENCE) دانست . اصل مزبور ریشه‌ای در واقعیات زندگی و ریشه دیگری در خصوصیات روان انسانی دارد ، و برطبق آن غالباً انسان‌ها در مورد هر پدیده و اصل و شخصی دو احساس ضد و نقیض پیدا می‌کنند و مسائل در نظر آنها احراز نوعی قطبیت می‌نماید . گفته‌اند « نیک و بد ، خوبی و زشتی ، غم و شادی بهمند » ولی درحقیقت آنها « بهم » نیستند بلکه غالباً دو قطب یک پدیده

واحد را تشکیل می‌دهند که معنای بالفعل آن تابع شرایط زمان و مکان است. اما به هر حال این یک مسئله بسیار شایان توجهی است که با وجود دوگانگی احساسی نامبرده و علی‌الرغم خطرات تاریکی و زشتی‌های دودزدگی‌ها و غیره جنبه مثبت رنگ سیاه از نظر سمبولیزم به مراتب عمقی‌تر و دامنه‌دارتر ، و به احتمال قوی قدیمی‌تر ، از جنبه منفی آن است.

* * *

در زمینه جوانب مثبت سمبولیزم رنگ سیاه می‌توان اختصاص این رنگ را به ملبوس روحانیان در میان مسلمانان و مسیحیان به خاطر آورد. در تصاویری از بابل باستان نیز می‌بینیم که کاهن قبائی به شکل ماهی به تن دارد ، و چون رنگ غالب در بین ماهی‌ها رنگ سیاه و یا تیره مایل به سیاهی است می‌توان تصور کرد که اختصاص رنگ سیاه به ملبوس روحانیان قدمتی لااقل معادل قدمت فرهنگ بابلی داشته باشد .

به طوری که می‌دانیم امروزه در سراسر جهان در مواقع رسمی از لباس سیاه استفاده می‌شود و ظاهر آدر گذشته نیز این رنگ در محافل شاهان و درباریان مقام ممتازی داشته‌است. در این زمینه در مجله خواندنیها می‌بینیم که (به نقل از مجله سخن ، به نقل از کتاب «آداب علیه» تألیف محمدعلی قزوینی) درباره عنایت عمرولیت صفاری به علی بن مرزبان عامل شیراز می‌نویسد: «ایالت و امارت فارس به او بداد... و خلعت سیاه که در آن زمان بهترین الوان خلعت و معتبرترین بود در او پوشانید...» و تاریخ بیهقی می‌نویسد: «...چندی بعد وقتی که امیر (امیرمسعود غزنوی) ازدندانقان از برابرسلجوقیان فرار کرده به غزنین می‌آمد پیشاپیش پیوستگانش برای او چتر سیاه و علامت سیاه (?) و دیگر چیزها و برای اولیاء و حشم و اصناف لشکر هم کسان شان از این گونه لوازم فرستاده بودند زیرا آنان همه اسباب و تجمل خود را در جنگ فرار از دست داده و اینک سخت بینوا بودند...» .

هم چنین در همان کتاب می‌بینیم : «... و فرمان خلیفه را قبل از تقدیم به سلطان بوسهل زوزنی علی‌الرسم خوانده و ترجمه کرده و در خریده‌های دیبای سیاه نهاده بودند...»
درباره ازمئه افسانه‌ای این شعر فردوسی را داریم که در وصف افراسیاب می‌گوید :

«درفش سیاه است و خفتان سیاه ز آهش ساعد وز آهن کلاه ،

* * *

در جستجوی مبنای این سمبولیزم ، و در حقیقت در زمینه مبنای سمبول‌ها بطور کلی ، باید به نحوه زندگی و خصوصیات محیط زیست انسان‌ها توجه کرد. در طبیعت هر چه که از دور به رنگ سیاه دیده می‌شود غالباً یا موجود زنده‌ای است و یا به نحوی حکایت از زندگی می‌کند. در آذربایجان آن شیخ انسان و یا حیوان و یا هر چیز دیگری را که از دور می‌توان تشخیص داد «قره لئی» یعنی «سیاهی» می‌نامند و در زبان فارسی هم چنین است. هم‌چنین نوعاً و بالاخص در سرزمین نیمه خشکی مانند ایران جنگل‌ها و مراتع و مزارع از دور به رنگ سیاه دیده می‌شوند. انبوهی برگ و گیاه نیز تولید نوعی احساس سیاهی می‌نماید و به همین جهت است که در زبان فارسی اوایل بهار را «سیاه بهار» می‌نامند و در لهجه ترکی آذربایجان نیز چنین است. در آذربایجان درخت نارون را که درخت پربرگی است «قره‌آغاج» یعنی «درخت سیاه» می‌نامند. جنگلهائی نیز بنام «جنگل سیاه» (جنوب آلمان) و لااقل یک محل بنام «سیاه بیشه» در ایران داریم. به احتمال قریب به یقین اسامی سوادکوه و قره‌داغ نیز، رنگ کوه‌های آن‌ها هر چه باشد، با جنگلی بودن آنان و انبوهی جنگل‌های

مزبور تا زمان های خیلی نزدیک تاریخی مربوط است. ناحیه « قره باغ » یا « باغ سیاه » قفقاز جنوبی نیز مسلماً تا يك زمان خیلی نزدیک يك منطقه جنگلی بوده و شاید حالا هم تا حدودی چنین باشد. در همین زمینه ، یعنی در زمینه ارتباط سیاهی با زندگی و زندگان ، اصطلاح « سواد اعظم » به معنی شهر و « سیاهی لشکر » را نیز داریم .

بدین طریق به احتمال قریب به یقین رنگ سیاه ملبوسی که در موقع عزا می پوشند و یا علم های سیاهی که به پا می کنند به معنی مرگ نیست بلکه به معنی تجدید حیات بعد از مرگ است ، و در این زمینه بسیار جالب است که در کشور همسایه ما ترکیه مجلس ختم را «مولود» می نامند. هم چنین به احتمال قریب به یقین همین معنی است که در هر کدام از مواردی که در زمینه احترام رنگ سیاه نقل شد به نحوی تجلی می کند .

توضیح اینکه چتر سیاه و «علامت سیاه» (۴) امیر مسعود بعد از شکست او در جنگ بطور وضوح نمودار تجدید قوای او و از سر گرفتن شوکت قبلی است؛ و نهادن فرمان خلیفه «درخریطه ای از دیبای سیاه» نیز مسلماً به خاطر حرمت و یمن رنگ سیاه است. هم چنین است رنگ درفش و خفتان افراسیاب .

به احتمال قریب به یقین رنگ سیاه ملبوس روحانیان در بین مسلمانان و مسیحیان نیز نه تنها نمودار تجدید حیات اخروی افراد بلکه به معنی تجدید حیات معنوی آنان در همین جهان نیز می باشد. انعکاسی از این نوع تجدید حیات را در این مصرع از مولوی داریم که می گوید: « ... مردم از حیوانی و آدم شدم »

این رسم « حاجی فیروز » های عید نوروز نیز که روی خود را سیاه می کنند مسلماً نمودار تجدید حیات طبیعت در فصل بهار و طلب يك سال پر برکت می باشد. در مراسم مربوط به یکی از جشن های بهاری در باواریا (آلمان) نیز شخصی که روی خود را با دوده سیاه کرده است شرکت می کند (۱) . و بالاخره در زمینه این اصل که رنگ سیاه نمودار زندگی و بالنتیجه نمودار خیر و برکت و وفور نعمت می باشد در فولکلور آذربایجان « قره چوخوا » که به معنی « سیاه قبا » یا « سیاه پوش » است کسی است که به هر که توجه کند ثروت و سعادت به او روی می آورد - عقیده ای که با معتقدات درباره خضر شباهت کامل دارد.

بر حسب مراتب بالامعنا علم های سیاهی نیز که در مدخل پاره ای جلگه های حاصلخیز ایران بر بالای تلی از سنگ مشاهده می شود (و یا تا چندین سال پیش مشاهده می شد) نیز روشن می گردد . توضیح این که به احتمال قریب به یقین علم های مزبور از طرفی نمودار حاصل خیزی ناحیه و از طرف دیگر برای طلب همیشگی بودن سرسبزی و خیر و برکت آن می باشد - آرزویی که در آخرین تجزیه به معنی طلب باران است .

به طوری که در یکی از مقالات قبلی دیدیم (۱) در اساطیر زردشتی «اسب سیاه» شاه ویشناسب سمبول کشور قرار گرفته و به احتمال قریب به یقین این سمبولیزم از طرفی به مناسبت اهمیت اسب از نظر نظامی و اقتصادی در ازمئه مربوطه و از طرف دیگر به مناسبت ارتباط رنگ سیاه با وفور نعمت (و جمعیت) می باشد. مورد دیگری نیز از سمبولیزم اسب سیاه در اساطیر زردشتی وجود دارد که اندکی پیچیده تر است.

آقای چاپر عناصری در مقاله ای تحت عنوان «آئین طلب باران و حرمت آب در ایران» مورد مزبور را چنین نقل می کنند: «... (در ادبیات ایران باستان) دیو خشکی به شکل اسبی سیاه و کند سم و دم کل (بی مو) و بی یال و بریده گوش به کارزار می آید...» و در ته صفحه اضافه می کنند «شاید اشاره بر زمین خشک و سیاه و سوخته است که به واسطه نیامدن باران از نعمت گیاه محروم و مانند کل (بی مو) می شود.»

بر طبق سمبولیزم «اسب سیاه» به ترتیبی که گذشت در مورد این که مقصود از اسب زمین و یا در حقیقت یک سرزمین باشد تشخیص آقای عناصری درست و بسیار جالب است. هم چنین است در مورد رنگ اسب که به احتمال قریب به یقین نمودار جنگلها و مزارع و مراعاتی است که بی آب مانده است. علی الاصول هو سمبول آب است، لذا در اسطوره مورد بحث نیامدن باران بر حسب بی یال بودن و دم کل بودن اسب نمایانده شده است.

آقای عناصری در همان مقاله چنین ادامه می دهند: «... کلخوردان ویند (Viyand) دهی است از دهستان ایردموسی که در هیجده کیلومتری باختر اردبیل واقع است... هنگامی که مردم (برای طلب باران) به مصلا رسیدند مردان دو رکعت نماز استسقاء و طلب باران می خوانند و زن ها در حالی که گیسوان خود را پریشان کرده اند گریه و زاری می کنند... گاهی مردان لباس سیاه می پوشند و در جلو زیارت گاه زنجیر می زنند.» احتیاج به گفتن ندارد که این جا نیز گیسوان زنان نمودار آب و پریشان کردن آن به معنی طلب باران است. هم چنین است لباس سیاه مردان.

در آذربایجان (و شاید در قسمت های دیگری از ایران) درمواقع خشک سالی مراسم دیگری نیز اجرا می شود که در آن مراسم رنگ سیاه به عنوان طلب باران به کار می رود. توضیح این که بچه های آبادی چمچه ای را در پارچه ای سیاه می پیچند و آن را در بدر می گردانند و مطالبی را می خوانند که خلاصه آن این است: «چمچه خاتون چه می خواهد؟ یک قاشق آب می خواهد. دستش مانده توی خمیر... الخ»

اما بی یال و دم کل بودن اسب اساطیری با مراسم دیگری از آذربایجان (و شاید قسمت های دیگری از ایران) قابل مقایسه است و آن این که در مواقع خشک سالی تعدادی کچل (هفت نفر؟) به میدانی می آورند تا نمودار بی آبی و شاید زشتی های حاصله از آن باشند. در تبریز میدانی به نام «هفت کچل» داریم که مسلماً یادگار چنین مراسمی است (۲).

۱- مجله ینما مورخه اردی بهشت ماه ۱۳۵۴ ص ۹۵.

۲- ممکن است میدان هفت کچل ضمن نوسازی های اخیر شهر از بین رفته باشد ولی

به هر حال اسم آن هنوز کاملاً زنده و بر سر زبان ها است.

بدین طریق نکنه دیگری نیز محتمل به نظر می‌رسد و آن این‌که شاید زمانی قبل از زردشت در مواقع خشک‌سالی آسیبی را به شکلی که از اساطیر زردشتی نقل شد یعنی به رنگ سیاه و دم کل و بی‌یال و کند سم و گوش بریده یعنی ناقص عضو « به میدان » می‌آورده‌اند تا نمودار بی‌آبی کشور و کند شدن امور و خرابی‌های کشور و تشنگی جنگل‌ها و مزارع و در نتیجه نمودار طلب باران باشد ، و بعداً بر حسب تداعی معانی در اساطیر زردشتی مفهوم « میدان » مفهوم « کارزار » را پیش آورده و اسب مورد بحث « دیو خشکی » نام گرفته است . امروزه معیار قدمت پدیده‌های تاریخی این است که به نوعی در یک سند مکتوب منعکس باشند ، ولی قدر مسلم این است که مندرجات حتی قدیمی ترین اسناد مکتوب نیز مبتنی بر تجارب ازمه‌ای است که مقدم بر اسناد مزبور بوده‌اند و بدیهی است که علی‌الاصول این تقدم ممکن است مربوط به زمان‌های خیلی باستانی‌تری باشد . لذا نباید احتمال مورد بحث را بعید دانست . در زبان چینی مثلی است که می‌گوید عمر کاغذ و مرکب به مراتب بیشتر از حافظه انسان‌هاست ، ولی این نکته را نمی‌توان در مورد خاطرات دسته جمعی انسان‌ها ، مخصوصاً اگر آن خاطرات با پدیده‌های تکراری مانند خشک‌سالی‌ها و نظایر آن مربوط بوده و در مراسم و یا معتقداتی تجلی کرده باشد ، صادق دانست .

در حقیقت دلایل و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد این قبیل خاطرات عمومی به مراتب با دوام‌تر و قدیمی‌تر از نقش روی سنگ‌ها نیز می‌باشند . از آن قبیلند حرکت دادن سنگ‌ها و یا پرتاب آن‌ها به عنوان مبارزه با شیطان که نمونه زنده آن را در مراسم حج و نیز در پدیده « زیارت رفتن سنگ‌ها » در حال حاضر داریم و وجود سنگ‌های « سرگردان » شاهد قدمت خیلی زیاد آن است (۱) . نمونه دیگر عبارت از داستان طوفان است که به احتمال قریب به یقین با پایان یک دوران یخبندان مربوط می‌باشد (۲) . مثال بسیار جالب دیگری در این زمینه عبارت از حرمت تاریکی است .

در زمینه ارج و حرمت تاریکی در معتقدات کافیسست به خاطر بیاوریم که خدا در قرآن در چندین جا به « لیل » قسم خورده و « لیل » به معنی تاریکی است . هم چنین این عقیده معروف را داریم که آب حیات در ظلمات است .

شب قدر که ما امروزه گرامی می‌داریم شبی است که هستی در حال تکوین بوده یعنی شبی است که آستن زندگی بوده است و بدین طریق می‌توان به علت حرمت تاریکی در قرآن تا حدودی پی برد .

صورت دیگری از قضیه را در معنی شب **یلدا** داریم . یلدا یک کلمه بابلی و به معنی **تولد** می‌باشد (۳) و چون این نام طولانی‌ترین شب سال است که از فردای آن ، روزها به

-
- ۱ - مقاله « زیارت رفتن سنگ‌ها » مجله یغما مورخه شهریور ماه ۱۳۵۴ .
 - ۲ - نگارنده کتابی در باره جغرافیای طبیعی آذربایجان در عهد چهارم دارد (آماده برای چاپ) که مسئله طوفان را نیز مشروحاً مورد بررسی قرار داده است .
 - ۳ - برهان قاطع .

تدریج بلندتر می‌شود به احتمال قریب به یقین منظور از نام مزبور « تولد » مجدد آفتاب است .
 تردیدی نیست که معتقدات بالا یعنی تکوین هستی در تاریکی و وجود « آب حیات »
 در ظلمات مبنی بر واقعیاتی در تاریخ جهان می‌باشند و در این زمینه هیچ پدیده ای محتمل‌تر
 از اوضاع جوی جهان در دوران‌های یخبندان نیست .

امروزه مسلم می‌باشد که در دوران‌های یخبندان هوای ایران و یا لاقلاً قسمت‌های شمالی
 آن، مانند قسمت‌های خیلی وسیع دیگری از جهان، قویاً ابری بوده و در نتیجه مدت‌مدتی
 در نوعی نیمه تاریکی فرورفته بوده است . ضمناً در آن زمان‌ها استپ‌های جنوبی روسیه و
 آسیای مرکزی غیر قابل زیست بوده و جمعیت انسانی جهان بیشتر در مناطق هم‌عرض ایران
 و بالخصوص در جنوب کوه‌های قفقاز - « کوه قاف که محیط است بر ربع مسکون » (۱) -
 متمرکز بوده است . هم‌چنین قرائنی وجود دارد که در آن زمان‌ها حدود آذربایجان سرزمین
 پر نعمتی بوده که دارای چشمه‌های آب گرم فراوان نیز بوده است . این چشمه‌ها سردی هوا
 را تعدیل می‌کرده و حتی در پابرجائی گیاهانی که محتاج هوای معتدل می‌باشند مؤثر بوده‌اند .
 قرائن بسیار جالبی نیز وجود دارد که نطفهٔ میراث فرهنگی امروزی در آن زمان‌های بسیار
 باستانی بسته شده است، و بدین طریق قویاً محتمل به نظر می‌رسد که سمبولیزم رنگ سیاه
 ریشه بس مهمی نیز در صبحدم تاریخ فرهنگ دارد .

۱ - برهان قاطع .

مهدی ابراهیمی (رامش)
 واشنگتن

حکم قضا

مرا ببخش و گناه مرا ندیده بگیر
 که حکم ، حکم قضا بود و حاصل تقدیر
 غریب شهرم و تنها ، به غم گرفتارم
 مرا به لطف تو بنواز و عذر من پذیر
 قسم به جان تو آخر ز پا در اندازد
 محبتی که مرا کرد در جوانی پیر
 هزار مرتبه نفرین به جان دل کردم
 که با نعمت نتشیند ، نمی‌کند تأثیر
 رسیده کار به جائی که مصلحت این است
 به دست خویش گذارم به پای دل زنجیر
 خدا کند که به رامش ببخشی آنچه که رفت
 که حکم ، حکم قضا بود و حاصل تقدیر